

نشانه‌های تحول در نظم مستقر جهانی با تأکید بر افول قدرت نرم آمریکا عبدالرضا احمدی آتویی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۷

چکیده:

جهان امروز پهنه بحران‌های بزرگ نظامی، سیاسی، بهداشتی و اقتصادی است. باین‌حال بر آن، نام نظم جهانی مبتنی بر قدرت بی‌رقیب آمریکا نهاده‌اند. اما بحران‌ها، آوردگاه نظریات جدیدی هستند که دیدگاه‌های پیشین را به دلیل ناکامی‌شان در حل مشکلات به چالش می‌کشند. این نوشتار با این پرسش آغاز می‌شود که بر اساس چه نشانه‌هایی می‌توان به تحول در نظم مستقر جهانی اندیشید؟ فرضیه تحقیق نیز آنست که قدرت نرم ایالات‌متحده آمریکا به‌عنوان قدرت هم‌مومن نظم مستقر جهانی، در حال افول است. در این نوشتار آنچه باعث تضعیف قدرت نرم آمریکا در عرصه داخلی این کشور و در صحنه بین‌الملل می‌شود با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی مورد پردازش و بحث قرار گرفته است. برخی از شواهد مورد بحث در این مقاله آن است که در داخل ایالات‌متحده، رؤیای آمریکایی که زمانی جان شهروندان آن کشور را روشن می‌کرد و ابزاری برای دولت آمریکا برای پیشبرد سیاست‌های داخلی و خارجی‌اش محسوب می‌شد، در حال رنگ باختن است و در عرصه جهانی نیز بانگ ضدیت با سیاست‌های ایالات‌متحده روزبه‌روز بلندتر می‌شود.

واژگان اصلی: نظم جهانی، قدرت نرم، آمریکا، رؤیای آمریکایی.

مقدمه

سال‌ها از سخنرانی جرج دلبو بوش بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر مبنی بر آنکه جهان را کشتی‌بان دیگری آمده است و نظمی دیگر در گیتی حکم‌فرما خواهد شد؛ گذشته است. اکنون متفکران بسیاری در همان ایالات متحده از واهی بودن چنان ادعایی سخن می‌گویند. برای نمونه به مقاله ریچارد هاس در مجله «فارن افرز» می‌توان اشاره کرد که معتقد است امروزه جهان در معرض کاهش شدید نظم حاکم بر آن قرار گرفته است و در شرایطی که علاوه بر تهدیدات قدیمی، تهدیدهای جدیدی نیز، نظام موجود بین‌الملل را به چالش کشیده است؛ ایالات متحده در موقعیت مناسبی برای پاسخگویی به این شرایط قرار ندارد و این افول در حال شدیدتر شدن است (هاس، ۲۰۲۲: ۲۵).

در دو دهه اخیر مقالات متعدد و کتاب‌های مهمی درباره افول قدرت آمریکا به قلم متفکران صاحب‌نام دنیا نوشته شده است. برای مثال امانوئل والرشتاین استاد روابط بین‌الملل آمریکایی در سال ۲۰۰۳ کتابی با عنوان «افول قدرت آمریکا» نوشته که در آن با تکیه بر حادثه ۱۱ سپتامبر، گردوغبار فروپاشی قدرت ایالات متحده را از دور به نظاره نشسته است (والرشتاین، ۲۰۰۳). به‌هرحال این سؤال که آیا قدرت ایالات متحده روبه‌زوال است و اگر چنین است، برای جلوگیری یا معکوس کردن آنچه باید کرد، کانون اختلاف‌نظر شدید در بالاترین سطوح تحلیلی و سیاسی در این کشور بوده است (کوئین و کیچن، ۲۰۱۸: ۶).

سؤال اصلی این نوشتار آن است که بر اساس چه تحولاتی می‌توان به افول قدرت و سیطره ایالات متحده آمریکا باور داشت؟ داده‌های این تحقیق بر اساس منابع کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است و تجزیه و تحلیل مطالب به روش توصیفی و تحلیلی انجام می‌شود.

۱. پیشینه تحقیق

حبیب‌الله صفی‌پور و همکارانش در مقاله‌ای با عنوان «سازمان سیا، بحران‌های خاورمیانه بعد از ۱۱ سپتامبر و کاهش قدرت نرم آمریکا» بر این باورند که نهادهای اطلاعاتی آمریکا در تلاش‌اند که با استفاده از رسانه و سینمای هالیوود وجه مثبت و تصویری مقتدر، جذاب و شکست‌ناپذیر از عملیات‌های سیاسی، امنیتی و اطلاعاتی ایالات متحده در خاورمیانه به نمایش بگذارند و از این طریق، ذهن و قلب و تصمیمات بازیگران مختلف در این منطقه را تحت تأثیر قرار بدهند اما شکست نهادهای اطلاعاتی در

سنجش و ارزیابی تهدید، سیاست زدگی و ارائه اطلاعات نادرست باعث مخدوش شدن چهره امریکا و کاهش قدرت نرم این کشور در خاورمیانه شده است. (صفی‌پور و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۶۱)

محمدرضا دهشیری در مقاله «افول قدرت نرم امریکا؛ دلایل و پیامدها» به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که چرا قدرت امریکا رو به افول نهاده و این وضعیت چه پیامدهایی داشته است؟ نگارنده معتقد است عوامل درون‌زا و برون‌زا بر افول قدرت نرم امریکا تأثیر گذاشته است. در زمره عوامل درون‌زا، برگزیدن رویکردهای درون‌گرایانه، منفعت‌محور، نظامی و انحصارگرایانه و در زمره عوامل برون‌زا؛ سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه، ماجراجویانه، مداخله‌جویانه و آنتاگونیستی و جابه‌جایی قدرت از غرب به شرق، مورد توجه نویسنده قرار گرفته است. افول قدرت نرم امریکا پیامدهایی مانند کاهش مهاجرت نخبگان، جذابیت رو به افزایش چین و اروپا، افزایش احساسات ضد امریکایی، رواج بیشتر تروریسم و جذابیت بدیل‌های اسلام‌محور را به همراه داشته است. (دهشیری؛ ۱۳۹۷: ۳۵)

غلامرضا جمشیدی‌ها و سید محمدجواد قربی در مقاله‌ای با عنوان: «افول قدرت نرم امریکا؛ دیدگاه‌ها و زمینه‌ها، استدلال می‌کنند که شکست‌های متوالی قدرت سخت امریکا و افزایش هزینه‌های مادی و معنوی این کشور در کاربست منابع سخت‌افزاری قدرت باعث گردید تا این کشور منابع نرم-افزاری قدرت را بیشتر مورد توجه قرار دهد که در این زمینه موفقیت‌هایی به دست آورد؛ ولی عملکرد، سیاست‌گذاری و مدیریت مقامات امریکایی در سیاست جهانی منجر به کاهش مشروعیت و مقبولیت قدرت امریکا در افکار عمومی بین‌المللی گردید و در شرایط فعلی، امریکا دیگر توانمندی لازم برای اعمال قدرت نرم را ندارد؛ زیرا سیاست‌های این کشور برای دولت-ملت‌ها دارای زیبایی، شکوه و مقبولیت نیست و منابع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قدرت نرم امریکا با بدبینی مواجه شده‌اند (جمشیدیها و قربی، ۱۴۰۰).

برژنسکی در کتاب «بینش استراتژیک امریکا و بحران قدرت جهانی» از نوعی تغییر در توزیع قدرت جهانی از سوی غرب به سمت شرق و از دست رفتن جاذبه «جهانی بودن امریکا» بحث می‌کند و نتایج ژئوپلیتیکی افول امریکا را برمی‌شمارد و معتقد است امریکا هنوز صاحب برتری جهانی است اما برحق بودن این برتری، کارایی آن و طول عمر رهبری آن به صورتی روزافزون و جهانی مورد سؤال قرار گرفته است. (وکیلی و حسینی، ۱۴۰۰: ۲)

ایمانوئل والرشتاین در کتاب «افول قدرت امریکا» معتقد است که هژمونی ایالات متحده و سلطه این کشور در سراسر جهان، در یک دوره زمانی کوتاه قابل تصور است و این فضای تک‌قطبی نمی‌تواند

برای یک مدت طولانی ادامه داشته باشد. ظهور قدرت‌های جدید در عرصه بین‌الملل، رشد اقتصادی خیره‌کننده چین، تضعیف قدرت نرم‌افزاری ایالات‌متحده، بحران اقتصادی و بروز تضادهای شدید در نظام سرمایه‌داری و رشد جنبش‌های اعتراضی در غرب را باید از نشانه‌های افول هژمونی آمریکا دانست. در واقع اوج قدرت آمریکا به دوران پس از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد و از آن زمان به بعد، قدرت این کشور روندی روبه افول را طی کرده است. مردم آمریکا حاضر نیستند هزینه نگاه‌داشتن این برتری جهانی را پرداخت کنند. در نتیجه از دهه ۱۹۷۰ نظام جهانی سرمایه‌داری با وضعیت فعلی که آمریکا در رأس هژمونی آن قرار دارد، رو به سراشیبی نهاده است.

جان ایکنبری نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل و سیاست خارجی آمریکا و استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه پرینستون آمریکا در سال ۲۰۱۱ در مقاله‌ای با عنوان «آینده نظم جهانی لیبرال» که در مجله فارین افرز منتشر شده است، به تغییر قدرت جهانی اشاره می‌کند. وی معتقد است: تغییر قدرت جهانی و افول قدرت آمریکا و تغییر نظام تک‌قطبی در جریان است. عصر آمریکا در حال پایان است و نظم جهانی شرقی جایگزین نظم جهانی غربی شده است. ما شاهد پیدایش قدرت‌های نوظهور هستیم، در حالی که قدرت آمریکا در حال فرسایش است. تغییر قدرت جهانی به این دلیل در جریان است که قدرت در حال انتقال از غرب به شرق است. به نظر ایکنبری؛ در این فرآیند نه تنها قدرت آمریکا در حال افول است بلکه ارزش‌های لیبرال نیز در حال کمرنگ شدن است. (ایکنبری، ۲۰۱۱)

کتاب «افول یا اضمحلال امپراتوری آمریکا و تحول در هندسه قدرت جهانی» نیز به قلم علی عبدالله خانی، افول یا اضمحلال امپراتوری آمریکا را در سه بخش مباحث نظری، قرائن و شواهد و ارزیابی یافته‌ها و نتایج، مورد بحث قرار داده است. به همین منظور حدود ۴۰ مصاحبه علمی با صاحب‌نظران و دانشمندان مسائل بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. (عبدالله‌خانی، ۱۳۹۸)

جیمز پتراس، استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه بیرمنگام، در کتابی به نام «صهیونیسم، نظامی‌گری و افول قدرت آمریکا» (۲۰۰۸) معتقد است نفوذ لابی صهیونیسم در لایه‌های تصمیم‌گیری در این کشور و به موازات آن حرکت به سمت نظامی‌گری، منجر به کاهش قدرت ایالات‌متحده در سراسر جهان شده است. (پتراس: ۲۰۰۸)

۲. مؤلفه‌های قدرت (چارچوب نظری)

یک تعریف کلاسیک از قدرت در علوم سیاسی به وسیله رابرت دال ارائه شده است: «توانایی الف

برای وادار کردن ب به انجام کاری که دومی در غیر این صورت انجام نمی‌داد» (دال، ۱۹۵۷: ۲۰۲-۲۰۳). این تعریف، قدرت را ذاتاً سرکوبگر در نظر می‌گیرد چراکه در آن یک اراده، تحت تأثیر اراده‌ای برتر، فروخورده و سرکوب می‌شود و این تعریف از قدرت در چارچوب دیدگاه «نواقع‌گرایی» در روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد. نواقع‌گرایان معتقدند که زور، ابزار مهم و مؤثری برای حکومت‌داری است و موازنه قوا همچنان سازوکار اصلی برای دستیابی به نظم در این نظام است. دال به دو شیوه از تحمیل اراده یعنی تهدید به کاربرد زور (یا کاربرد واقعی آن) و ترغیب و تشویق اشاره می‌کند (همان: ۲۰۳).

بحث تحمیل اراده که محور اصلی توجه رابرت دال به قدرت بود، در ادبیات نوشتاری جوزف نای، یک نگاه سستی به قدرت دانسته شد. نای با به‌کارگیری مفهوم «قدرت نرم» قائل به آغاز دوران تازه‌ای از سیاست ایالات‌متحده در جهان پس از جنگ سرد شد که در آن بجای تکیه بر قدرت سخت، باید بر مفهوم قدرت نرم تکیه کرد (نای، ۲۰۱۶). او در مقاله‌ای در سال ۱۹۹۰ با عنوان «تحول طبیعت قدرت جهان» تأکید دارد که باید میان اعمال مستقیم قدرت به روش آمرانه و اعمال غیرمستقیم قدرت؛ به روش اقتاعی، تفاوت قائل شد. در روش اول از تشویق و تهدید و اجبار برای تغییر رفتار سایر بازیگران استفاده می‌شود که همان قدرت سخت است ولی در روش دوم، از جذابیت عقاید و ارزش‌ها و همچنین توانایی دستور کار سیاسی برای شکل‌دهی به تمایلات و اولویت‌های دیگران استفاده می‌شود که جوزف نای نام قدرت نرم بر آن می‌نهد. (صدرپور و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۷۰) بدین‌سان قدرت نرم از سال‌های پس از جنگ سرد برای اولین بار به‌عنوان یک تئوری منسجم مطرح شد. جوزف نای قدرت نرم را توانایی اعمال قدرت برای تحقق اهداف خود از طریق جذابیت و نه اجبار و یا پاداش مالی تعریف کرده است. در فضای قدرت نرم چنانکه جوزف نای می‌گوید: دیگران بیش از آنکه به کاری مجبور شوند، به همکاری گرفته می‌شوند و این از آن‌رو است که دیگران ترغیب می‌شوند که همان چیزهایی را بخواهند که ما می‌خواهیم. لذا قدرت نرم قابلیت شکل دادن به علائق دیگران است (نای، ۱۳۸۷: ۴۳). آنچه درخور اشاره است آنکه جوزف نای چنانکه خود اظهار داشته است نظریه قدرت نرم را اساساً در نقد دیدگاه کسانی که کار گرفته است که به زوال قدرت آمریکا می‌پرداختند و بر این باور است که تکیه بر قدرت نرم مانع چنین زوالی خواهد شد. (شن، ۲۰۱۱: ۲).

جوزف نای بر این باور است که قدرت نرم هر کشوری به سه منبع اصلی بستگی دارد: اول: فرهنگ عمومی و این‌که آیا این فرهنگ در نظر دیگران جذاب است یا توهین‌آمیز، دوم: ارزش‌های سیاسی و جدی بودن تعهد به آن‌ها در داخل و خارج از کشور در زمان صلح یا جنگ، سوم: سیاست

خارجی به کارگرفته شده و میزان مشروعیت و پذیرش داوطلبانه آن توسط کشورهای مختلف جهان و مردمان آن‌هاست (رئیس و همکاران، ۱۴۰۱: ۴).

بر اساس الگوی قدرت نرم، کشورها می‌کوشند کنشگران دیگر را وادار به همسویی با منافع خویش کنند. در این معنا قدرت نرم به ظرفیت نفوذ و یا حتی ایجاد تغییر در افکار عمومی بازیگران دیگر محدود نمی‌شود، بلکه مفهوم وسیعی است مشتمل بر این اصل که به‌جای استفاده از اجبار باید به اقناع توجه کرد (یعقوب‌نیا و همکاران، ۱۴۰۲: ۸۰) و این وظیفه‌ای است که بار بیشتر آن بر عهده رسانه است. آنچه رسانه در تولید یا تقویت قدرت نرم یک کشور انجام می‌دهد ایجاد یک تصویر متعالی از ارزش‌ها و مطلوبیت‌های سیاسی و اقتصادی آن کشور به‌منظور تأثیرگذاری بر افکار عمومی داخلی و خارجی است.

۳. نظم مستقر جهانی و هژمونی ارزش‌های آمریکایی

نظم نوین جهانی اصطلاحی است که پس از فروپاشی نظام دوقطبی، زمینه بروز و ظهور پیدا کرد. مدعی اصلی این نظم، ایالات متحده است که جهان را تابع یک نظم سلسله‌مراتبی فرض می‌کند که در آن، آمریکا تنها ابرقدرت جهانی تلقی می‌شود و سایر کشورها به قدرت‌های بزرگ، منطقه‌ای، متوسط، کوچک و درنهایت ذره‌ای تقسیم می‌شوند. اشغال کویت از سوی صدام فرصت لازم را برای تحقق ایده نظم نوین جهانی فراهم کرد. به‌محض خاتمه جنگ خلیج فارس، جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا خطاب به ملت آن کشور، استقرار «نظم نوین جهانی» را نوید داد (ریگو، پائیز و زمستان ۱۳۷۱: ۳۱۷).

پس از آن، نظام بین‌الملل ماهیتی هژمونیک پیدا کرد. در این سیستم تنها یک کشور (آمریکا) به‌عنوان قدرت مسلط بلامنازع (هژمون) شناخته می‌شود و در باقی کشورها نوعی توازن قوای نسبی وجود دارد. نکته مهم آن است که هژمون بودن آمریکا مستلزم هژمونی ایدئولوژی‌های سیاسی مانند دموکراسی، لیبرالیسم و سرمایه‌داری است (گلدستین و پوهاس، ۲۰۰۸: ۳۹۳-۳۹۵). بر این اساس ساختار اقتصادی و ارزش‌های سیاسی ایالات متحده نقش غیرقابل‌انکاری در تبدیل این کشور به قدرت هژمون جهان دارا بوده‌اند.

مطابق با نظریه جوزف نای، ایالات متحده درصدد بوده است تا نظم موردعناایتش برای جهان را بر اساس صدور الگوها و ارزش‌های آمریکایی پی‌ریزی کند اما مقاومت بخش‌های متعدد جهان از اروپا گرفته تا آمریکای لاتین و آسیا و جهان اسلام در برابر الگوهای زندگی آمریکایی از یک‌سو و کمرنگ شدن اعتنا به این الگو در درون جامعه آمریکا از سوی دیگر؛ نشانه‌های قابل‌انکایی است که بر اساس

آن می‌توان به تحلیل رفتن قدرت نرم ایالات متحده حکم کرد. زیگنیو برژنسکی در کتاب «بینش استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی» از نوعی تغییر در توزیع قدرت جهانی از سوی غرب به سمت شرق و از دست رفتن جاذبه «جهانی بودن آمریکا» بحث می‌کند و نتایج ژئوپلیتیکی افول آمریکا را برمی‌شمارد و معتقد است اگرچه آمریکا هنوز صاحب برتری جهانی است اما برحق بودن این برتری، کارایی آن و طول عمر رهبری آن به صورتی روزافزون و جهانی مورد سؤال قرار گرفته است. (وکیلی و حسینی، ۱۴۰۰: ۲)

۴. مؤلفه‌های داخلی افول قدرت نرم آمریکا

۴-۱. فروپاشی «رویای آمریکایی»

تصویر آرمانی از ایالات متحده از همان درون این کشور در حال فروپاشی است. نمونه بارز آن را در افول باور مردم آمریکا به مفهوم «رویای آمریکایی»^۱ می‌توان مشاهده کرد. رویای آمریکایی باوری است که از زمان کشف این قاره شکل گرفته و به این معناست که در این کشور امکانی وجود دارد که هرکس می‌تواند از هیچ به همه‌چیز برسد. چنین رویایی نقشی شبه ایدئولوژیک را در درون جامعه آمریکا بازی می‌کند و از این بابت می‌توان آن را آموزه‌ای دارای بنیادی عمیقاً سیاسی دانست که از یکسو تلاش در هویت‌بخشی به جامعه آمریکایی دارد و از سوی دیگر زمینه‌های اعتراض علیه دولت را مشروعیت‌زدایی می‌کند زیرا رواج عام چنین آموزه‌ای، بار تمام نابرابری‌ها و ناکامی‌های احتمالی افراد را بر دوش خود آن‌ها می‌نهد نه دولت. بنا بر تعریف سنتی رویای آمریکایی، دولت آمریکا موظف است ضمن ایجاد رشد و ثبات اقتصادی جامعه‌ای آرمانی را در داخل کشور ایجاد کند که در آن امکان زندگی خوب برای همه شهروندان آمریکایی فراهم باشد و علاوه بر آن الگویی کامل از لیبرال دموکراسی به مردم جهان ارائه کرده و آن‌ها را در وصول به این آرمان یاری دهد و آمریکا را پیشتاز این جبهه جهانی کند. مکاتب مختلف سیاسی آمریکا مانند جکسونیسم و دکترین‌های سیاست خارجی مانند دکترین‌های روزولت، ویلسون، ترومن و مارشال همگی بر مبنای پیشبرد این اصول شکل گرفته‌اند (بلوم، ۲۰۰۹: ۲۸). آنچه ابزار دامن‌زدن به چنین آرمانی می‌شود آنست که ایالات متحده قوی‌ترین اقتصاد جهانی را داراست و این قدرت، فضای بسیاری به این کشور برای تحقق خواسته‌هایش می‌دهد. اما آیا ثروت دولت، در

1. American Dream

زندگی عموم مردم آمریکا نیز تبلور یافته و به تحقق رؤیای آمریکایی کمک کرده است؟ دو استاد اقتصاد دانشگاه نیویورک، در مقاله‌ای با عنوان «آیا ایالات متحده کماکان بهترین کشور دنیاست؟» شاخص‌های متعددی را بررسی و رتبه آمریکا در آن را مورد توجه قرار داده‌اند. بر اساس این تحقیق، رتبه آمریکا در شاخص «خط فقر» ۳۵ از ۱۷۵ است. همچنین رتبه آمریکا در زمینه تعداد کودکانی که در فقر زندگی می‌کنند از بین ۳۵ کشوری که توسط یونیسف مورد تحقیق قرار گرفتند ۳۴ بوده است. از لحاظ نابرابری دستمزدها نیز آمریکا در رده چهارم بدترین کشورها قرار دارد. شیلی، مکزیک و ترکیه قبل از آمریکا قرار دارند (فریدمن و هرتز، ۲۰۱۵: ۲-۵). شاخص توزیع ثروت نیز مسیر نادرستی را می‌پیماید به طوری که طبقه متوسط در حال محو شدن است. رتبه طبقه متوسط آمریکا در دنیا بیست و هفتم است و به گفته محققان «پایگاه مطالعه درآمد لوگزامبورگ» درآمد متوسط کانادایی‌ها بالاتر از آمریکایی‌ها است (به نقل از همان: ۶). اگرچه کسب آموزش ابزار مهمی برای رهایی از فقر و پیوستن به طبقه متوسط است اما تنها یک چهارم جوانان طبقه پایین قادر به ادامه تحصیل هستند. بر اساس آمارهای ملی در ایالات متحده، حدود نیمی از جوانانی که وارد دانشگاه می‌شوند به دلایل عمدتاً اقتصادی امکان فارغ‌التحصیل شدن را پیدا نمی‌کنند. تنها کشور مجارستان از این بابت کارنامه‌ای بدتر از آمریکا دارد (تف، ۲۰۱۴). از لحاظ شاخص «رضایت از زندگی» نیز بر اساس جدیدترین بررسی‌ها، ایالات متحده در بین ۳۶ کشور در رتبه چهاردهم قرار دارد (منابع اینترنتی). رتبه سرانه تولید ناخالص داخلی آمریکا در جهان، چهاردهم و از بابت شاخص ادراک فساد نیز این کشور در سال ۲۰۲۱ در رتبه بیست و هفتم دنیا قرار داشت که نسبت به سال‌های گذشته دچار تنزل شده است (منابع اینترنتی). از لحاظ سلامت و حفاظت مادران از مرگ‌ومیر به وقت زایمان، ایالات متحده در رتبه ۶۰ از ۱۸۰ کشور دنیا قرار دارد (تف، همان).

با توجه به ساختار سکولار دولت در ایالات متحده و فقدان پشتوانه‌های ایدئولوژیک، رو به تنزل بودن شاخص‌های مادی (که تنها به بخش کوچکی از آن در این نوشتار اشاره شد) می‌تواند به معنی افول رؤیای آمریکایی، کاهش حمایت مردم از دولت و به تبع آن افول مشروعیت و قدرت در ایالات متحده باشد. وقتی اعتقاد درونی مردم آمریکا به پیشرو و الگو بودنشان تضعیف شده باشد، مسلماً باوراندن چنین معنایی به مردم کشورهای دیگر بسیار سخت خواهد بود.

۲-۴. تسلط لابی‌ها بر تصمیم‌سازی‌ها در آمریکا

1. LIS
2. GDP

قدرت نرم ایالات متحده به معنی توان این کشور در ایجاد تصمیم مساعد در دیگر نهادها و کشورها است. ساختار لابی‌گری در آمریکا را می‌توان اهرمی دانست که قابلیت عمل در جهت عکس را داراست. به این معنی که این ساختار، امکانی را برای هر فرد یا نهادهای وابسته به ملیت‌های دیگر ایجاد می‌کند که با تکیه بر مسائل مالی بتوانند نظر مساعد تصمیم‌گیران آمریکا را جلب نمایند. توضیح آنکه یکی از مواردی که سیاست خارجی ایالات متحده را شکل می‌دهد، پذیرش نقش لابی‌های فکری، قومی و مذهبی و نیز گروه‌های بانفوذ موسوم به گروه‌های فشار است (افشاریان، و جوادی ارجمند، ۱۳۹۷: ۹). در واقع پذیرش این روند در فرآیند ساخت تصمیم در آمریکا سبب شده است که جریان‌ها و تشکل‌های بسیاری بتوانند روند پیچیده تصمیم‌گیری سیاسی در این کشور را تحت تأثیر قرار دهند. این وضعیت اگرچه از یک جهت می‌تواند به معنی تکثر مبادی قدرت در این کشور باشد اما از جهتی دیگر پاشنه آشیل آن نیز می‌تواند محسوب شود زیرا گروه‌های ذینفع که به‌طور مستقل از دولت و احزاب سیاسی عمل می‌کنند، از ظرفیت و توان بالایی به‌منظور شکل‌دهی و تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری عمومی برخوردارند و مهم‌ترین ابزار محرکه آن‌ها برای این تأثیرگذاری پول و منفعت‌های مادی است. به عبارتی در چنین فضایی مهم نیست که حقیقت چیست مهم این است چه کسی مبلغ بیشتری می‌پردازد. آمریکا، کشور گروه‌های لابی است. نه تنها در سیاست خارجی بلکه تقریباً در تمامی موضوعات می‌توان از طریق لابی بر تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها در این کشور اثرات جدی گذاشت. چنانکه سریع‌القلم می‌گوید در شهر واشنگتن، خیابانی است به نام کی استریت که مرکز مؤسسات حرفه‌ای در صنعت لابی است. واضح است هر گروهی که تشکل قوی‌تر، پول بیشتر و روانشناسی مؤثرتری داشته باشد، ظرفیت اثرگذاری بر سیاست‌گذاری‌ها را پیدا می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۹۶).

لابی‌های قومی متعددی از جمله یهودیان، ایرلندی‌ها، اسپانیایی‌ها، کوبایی‌ها، یونانی‌ها، اعراب و غیره در آمریکا وجود دارد که با وجود جمعیت اندکشان بر سیاست خارجی اثر می‌گذارند، قادرند انتخاب نامزدهای ایالتی را تغییر دهند و بر انتخابات ریاست جمهوری تأثیر بگذارند (موسوی و کدخدایی ۱۳۹۰: ۳۰).

به‌عنوان نمونه در مارس ۲۰۱۶ سعودی‌ها لابی معروف «کمیته امور روابط عمومی آمریکایی سعودی» (سپراک) را در آمریکا تأسیس نمودند (نیوتن، ۲۰۱۷). از جمله فعالیت‌های این لابی، مقابله بانفوذ منطقه‌ای و قدرت موشکی و هسته‌ای ایران را می‌توان نام برد. اما از زمان آغاز بحران قطر در سال

۲۰۱۷ لابی‌های سعودی در ایالات متحده تلاش‌های متعددی را به منظور تصویرسازی منفی از قطر در دستور کار قرار دادند. به‌عنوان مثال، در همین سال لابی ساپراک با پرداخت ۱۳۸ هزار دلار یک کارزار تبلیغات تلویزیونی علیه قطر راه‌اندازی کرد که ابتدا در شبکه «ان بی سی ۴» پخش شد و قطر را به حمایت از تروریسم و بی‌ثبات نمودن متحدان آمریکا در منطقه متهم کرد. همچنین از مراکز مهمی که از عربستان سعودی مبالغ هنگفتی دریافت کرده «مؤسسه خاورمیانه» است که خود را به‌عنوان یک منبع بی‌طرف در اطلاع‌رسانی و ارائه تحلیل در این منطقه مهم و حیاتی معرفی می‌کند (احمد، ۲۰۱۹).

مورد دوم نفوذ لابی‌های امارات متحده عربی بر تصمیم‌سازی‌ها در آمریکاست. از مهم‌ترین نشانه‌های این تلاش‌ها می‌توان به برکناری رکس تیلرسون از سمت وزیر خارجه ایالات متحده اشاره کرد. در این برکناری هم جورج نادر، مشاور سیاسی حاکم واقعی امارات (محمد بن زاید) و همچنین لیوت برویدی بازرگان وابسته به امارات متحده عربی و از حامیان مالی ترامپ در انتخابات، نقش محوری ایفا نمودند (کرکاپتریک و مازتی، ۲۰۱۸). بررسی متن ایمیل‌های برویدی نشان می‌دهد که او با ترامپ دیدار داشته و از وی اخراج تیلرسون را خواستار شده است. در همین ارتباط «عبدالخالق عبدالله» استاد علوم سیاسی دانشگاه امارات متحده عربی و مشاور محمد بن زاید (ولیعهد امارات) ساعاتی پس از برکناری تیلرسون، در صفحه توئیتر خود نوشت: تاریخ به یاد خواهد داشت که یک کشور خلیج فارس (اشاره به امارات) در بیرون انداختن وزیر خارجه کشوری بزرگ نقش داشته؛ این مشتی از خروار است. برکناری تیلرسون و نقش امارات در آن به دلیل تلاش‌هایی بوده که تیلرسون برای حل بحران قطر انجام می‌داده است (منابع اینترنتی).

موارد فوق مخدوش بودن مسیر گردش آزاد اطلاعات در ایالات متحده را نشان می‌دهد و طبیعی است که نظامی که دسترسی‌اش به اطلاعات، این چنین تحت تأثیر دلارهای نفتی باشد بیشتر اثرپذیر است تا اثرگذار.

۵. مؤلفه‌های بین‌المللی افول قدرت نرم آمریکا

۵-۱. تغییر مرکز ثقل اقتصاد جهانی

یکی از پیش‌ران‌های قدرت نرم آمریکا در جهان، قدرت اقتصادی این کشور است. اساس این تصور که ایالات متحده برترین قدرت اقتصادی جهان است؛ برای بسیاری از اذهان قابلیت اغواکنندگی دارد. با این حال این مرکزیت در حال تغییر است. در مباحث بین‌المللی به‌طور متعارف بین ظهور چین و

افول قدرت اقتصادی آمریکا همزیستی وجود دارد. برجسته‌ترین مقوله در این گفتمان، تولید ناخالص داخلی دو کشور است بطوریکه نرخ رشد بالاتر چین در طی چندین دهه، بزرگ‌ترین نشانه دانسته می‌شود برای درک اینکه تغییر قدرت جهانی در حال انجام است و بر همین مبنا پیش‌بینی شده است تا سال ۲۰۵۰ ایالات متحده دیگر مرکزیت اقتصادی نخواهد داشت و این مرکزیت به شرق آسیا و خصوصاً چین و هند منتقل خواهد شد (کوآ، ۲۰۱۱: ۹).

۲-۵. حمله به برج‌های دوقلوی آمریکا، نشانه‌ای از ضعف داخلی ابرقدرت

امانوئل والرشتاین در کتاب «افول قدرت آمریکا: ایالات متحده در جهانی آشفته» در رابطه با حمله به برج‌های دوقلو به نکات جالبی اشاره می‌کند. نخست آنکه (چنانکه در ابتدای مقاله آمد) یکی از عوامل اتحاد درونی جامعه آمریکا، مسئله‌ای روان‌شناختی با نام «رؤیای آمریکایی» است که حمله یازده سپتامبر این تصور روان‌شناختی را خرد کرد. هرچند دولت بوش تلاش کرد تا با کنترل رسانه‌ها از اثرگذاری عمیق این واقعه بر آن بنیان‌های روان‌شناختی جلوگیری نماید (والرشتاین، ۲۰۰۳: ۳). نکته دیگر آنکه تقریباً همگان در دنیا بر این باورند که ایالات متحده برترین قدرت نظامی دنیاست. اما واقعیت آن است که گروهی اندک و از جاهای مختلف دنیا و بدون داشتن پشتوانه مالی قوی و حتی بدون بکار گرفتن هیچ‌گونه سخت‌افزار نظامی، حمله‌ای اساسی را به مرکز ایالات متحده ساماندهی کردند و هزاران نفر را کشتند و مهم‌ترین ساختمان‌ها در نیویورک و حومه واشنگتن را تخریب کردند. والرشتاین می‌گوید اگرچه این واقعه حادثه تروریستی نامیده شد و پس از آن جنگ با تروریسم آغاز گردید، اما از چشم‌انداز نظامی (با توجه به تصویری که از قدرت آمریکا وجود دارد) اساساً چنین حمله‌ای نباید صورت می‌گرفت (همان). این ضعف چنانکه در ادامه خواهد آمد در شکل‌دهی به نگاه تردیدآمیز مردم اروپا در خصوص توان ایالات متحده در مراقبت از نظم جهانی لطمه جدی وارد کرده است.

۳-۵. گسترش احساسات ضدآمریکایی در جهان

۱-۳-۵. نگرش منفی نسبت به آمریکا در غرب

پس از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) آنچه به تسلط و رهبری ایالات متحده مشروعیت می‌بخشید، تظاهر این دولت به دفاع از ارزش‌های فراگیر انسانی و نظم جهانی بود. اما شاید حادثه یازده سپتامبر به دولتمردان آمریکا نشان داده نفرت از این کشور بسی عمیق‌تر از آن چیزی است که آن‌ها گمان می‌بردند (همان، ص ۴). نگرش اروپایی‌ها نیز بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نسبت به ایالات متحده به‌طور فزاینده‌ای منفی شده است. برای بسیاری در اروپا، حمله به برج‌های دوقلو به‌عنوان

شاهدی بر این مدعا بود که این رفتار آمریکایی‌ها بوده که باعث گسترش خصومت شده است و برای اصلاح وضعیت، آمریکایی‌ها باید راه خود را تغییر دهند. مطابق تحقیقی که موسسه آمریکایی «پیو»^۱ این سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ انجام داده است نگرش‌های جانبدارانه نسبت به آمریکا، در اروپا به وضوح رو به کاهش بوده است. بر اساس این تحقیق در دوره مذکور، هواداری از آمریکا در فرانسه از ۴۲ درصد به ۳۹ درصد، در آلمان از ۴۵ درصد به ۳۳ درصد و در انگلستان از ۷۰ درصد به ۵۱ درصد تنزل یافته است (برمن، ۲۰۰۷: ۵). آمار فوق نشان می‌دهد بعد از چندین دهه دنباله‌روی از سیاست‌های آمریکا، ضدیت با ایالات متحده به دلایل مختلف، در حال تبدیل شدن به یک عنصر هویتی و ریشه‌ای برای اروپایی‌هاست (همان، ص ۷). منظور از ریشه داشتن آمریکاستیزی در فرهنگ اروپایی‌ها چند مسئله اساسی است. نخست تاریخ اروپا که بسیار غنی‌تر از تاریخ ایالات متحده است و دیگری ارزش‌های آمریکایی که با ارزش‌های جوامع اروپایی هم‌خوانی ندارد و شاید از این دو مهم‌تر ادبیات غنی ضد سرمایه‌دارانه و متأثر از سوسیالیسم و مارکسیسم موجود در اروپا باشد.

بر اساس یک نظرسنجی که توسط موسسه لوی آدر سال ۲۰۰۵ در استرالیا انجام شد به‌سختی بیش از نیمی از مردم استرالیا نسبت به دولتمردان آمریکا احساسات مثبتی داشتند در حالیکه استرالیا به‌طور سنتی هم‌پیمان ایالات متحده محسوب می‌شود (کارلتزیک، ۲۰۰۵: ۴۱۹).

۲-۳-۵. آمریکاستیزی در جهان اسلام

اگرچه انقلاب اسلامی ایران بر روند آمریکاستیزی در جهان اسلام تأثیر قابل توجهی داشته است اما فضل تقدم در این زمینه را می‌توان به متفکرانی همچون سید قطب داد. او طی دو سال زندگی در آمریکا، با نگاهی نقادانه به وضعیت آن جامعه به این نتیجه می‌رسد که کرامت انسانی در غرب از بین رفته است و جامعه غربی در مسیر بربریت و حیوانیت گام برمی‌دارد و این وضع بشریت را به آستانه سقوط کشانده است و بر همین اساس، سید قطب به «زوال محتوم غرب» حکم می‌کرد. (میراحمدی و مهربان، ۱۳۷۸: ۱۸۸-۱۸۹). افکار سید قطب در شکل دادن به اندیشه‌های استکبارستیزی جنبش اخوان المسلمین مصر نقش به‌سزایی داشته است.

ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی اگرچه درصدد بیان نوع و علت نگاه غرب به جهان سوم بوده است اما از نوشته‌های او می‌توان به درک ریشه‌های غرب‌ستیزی و در رأس آن آمریکاستیزی در شرق و

1 .Pew Research Center

2 Lowy Institute

جهان اسلام هم پلی زد. به نظر سعید؛ شرق در گفتمان غربی‌ها، ورای واقعیت بیرونی آن، باید به شکلی ترسیم شود که برتری غرب بر آن مجسم و غیرقابل انکار باشد تا از این طریق، هویت جامعه غربی به‌عنوان جامعه برتر و الگو، شکل و معنی پیدا کند (بروجردی، ۱۳۷۸: ۱۸). این نگاه نژادپرستانه، خود مرکز بین و امپریالیستی پس از جنگ جهانی دوم مورد استفاده گسترده آمریکا برای تسلط بر شرق و جهان اسلام قرار گرفته است. چنین نگاه تحقیرآمیزی از پتانسیل بالایی برای تحریک احساسات ضدآمریکایی در جهان اسلام برخوردار است. انقلاب اسلامی ایران به شناخت نگاه استعلائی و استعماری آمریکا از مسلمانان، جهت و عمق بیشتری بخشید. جنبش‌های متعددی در جهان اسلام با الگوپذیری از انقلاب اسلامی، جرأت ایستادن در برابر قدرت هژمون جهان را پیدا کردند. در این رابطه می‌توان از «جنبش فقه جعفری» در پاکستان، «حرکت انقلاب اسلامی» و «حزب وحدت اسلامی» در افغانستان، «جهاد اسلامی» فلسطین، «مجلس اعلای انقلاب اسلامی» عراق، «حرکت النهضه» تونس، «حزب‌الله» لبنان و «حرکت مقاومت اسلامی» حماس نام برد. سیاست گذران ایالات متحده در دوره اوپاما، با درک روند رو به گسترش آمریکاستیزی در جهان اسلام تلاش کردند با اتخاذ سیاست‌هایی این روند را معکوس کنند که بر اساس نظرسنجی‌های «موسسه پیو» اگرچه در دوره اول ریاست جمهوری اوپاما به توفیقات اندکی هم دست پیدا کردند اما در دوره دوم ریاست جمهوری او، منحنی آمریکاستیزی در جهان اسلام، به روند افزایشی پیشین خود بازگشت (کیوان حسینی و جمعه زاده، ۱۳۹۰: ۱۹۱-۱۹۵).

۳-۵. آمریکاستیزی در خاور میانه و جهان عرب

علی‌رغم آنکه منطقه خاور میانه اهمیت ژئوپلیتیکی بسیاری برای ایالات متحده دارد بطوریکه برخی معتقدند تلاش دولت اوپاما برای رسیدن به یک مصالحه با ایران را در این راستا باید ارزیابی کرد (رحمانی و همکاران، ۱۴۰۱: ۸۹)؛ نفرت عمومی از آمریکا در این منطقه و جهان عرب رو به افزایش است. بر اساس یک نظرسنجی که از افکار عمومی مردم ۴۴ کشور در سال‌های منتهی به سال ۲۰۰۳ انجام شده بود، ایالات متحده با روند آمریکاستیزی روزافزونی مواجه بوده است. یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، تصمیم به جنگ با عراق، ابتکار دفاع استراتژیک (که معمولاً با عنوان جنگ ستارگان شناخته می‌شود) تلاش برای جهانی سازی فرهنگ آمریکایی و مسائل حقوق بشری و محیط زیستی از جمله دلایل کلی این روند جهانی گسترش نفرت از آمریکا محسوب می‌شود. اما در جهان عرب، سه منبع دیگر برای دشمنی با آمریکا می‌توان یافت. نخست: حمایت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی آمریکا از اسرائیل، که امکان ادامه اشغال سرزمین‌های عرب توسط اسرائیل و به شکست کشاندن مقاومت اعراب را فراهم

می‌سازد. دوم: اشغال عراق و حملات هوایی و تحریم‌های آمریکا علیه برخی کشورهای عربی، و سوم: حمایت‌های آمریکا از برخی رژیم‌های غیر دموکراتیک عرب و همچنین پایگاه‌های نظامی این کشور در برخی کشورهای عربی. می‌توان به این موارد کارزار آمریکا علیه اسلام و بنیان‌های اسلامی و عربی را نیز اضافه کرد (عبدالله، ۲۰۰۳: ۶۲).

۴-۳-۵. نفرت از آمریکا در آمریکای لاتین

آمریکای لاتین به‌طور کلی شامل کل قاره آمریکای جنوبی به‌اضافه مکزیک، آمریکای مرکزی و جزایر کارائیب است که ساکنان آن به زبان‌های پرتغالی و اسپانیایی صحبت می‌کنند. این منطقه یکی از ثروتمندترین قاره‌های جهان است. مساحت آن بیش از ۲۱ میلیون کیلومتر مربع است و بیش از ۵۶۹ میلیون نفر جمعیت دارد و سرشار از منابع مختلف نفت و گاز و ظرفیت‌های بالای معدنی، صنعتی و کشاورزی می‌باشد. آمریکا در دو دهه گذشته، سیاست‌های مختلفی را در راستای دکترین مونروئه‌ا در اکثر کشورهای آمریکای لاتین به اجرا گذاشته است که جنبه‌های مختلف سیاسی، امنیتی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع لاتین را تحت تأثیر خود قرار داده است. نتیجه این سیاست‌ها؛ افزایش نظامی‌گری، کمک به افزایش جنگ‌ها و آشوب‌های داخلی، افزایش قاچاق مواد مخدر و توسعه سیاست‌های نئولیبرالیستی بوده است. با فروپاشی شوروی، آمریکا برای نفوذ گسترده‌تر و استمرار تفوق هژمونیک در پیکره آمریکای لاتین، تلاش خود را در جهت وابسته نمودن بیش‌ازپیش اقتصاد کشورهای فقیر آمریکای لاتین را به خود بکار گرفت. اما این اقدامات، خشم و کینه مردم لاتین را نسبت به آمریکا عمیق‌تر و نفرت آن‌ها را نسبت به هر آنچه کوچک‌ترین ارتباطی با ایالات متحده آمریکا داشته باشد مضعف کرد، نفرت و انزجاری که دارای ریشه‌های تاریخی و حاصل زخم‌ها و آسیب‌های جدی مادی و معنوی ایجاد شده توسط آمریکا می‌باشد. سیاست‌های توسعه‌طلبانه و برتری‌جویانه آمریکا که همواره با تحقیر ملل لاتین در همه عرصه‌ها، همراه بوده است، با حرکت‌ها و جنبش‌های دهه اخیر در آمریکای جنوبی در جهت همگرایی و اتحاد با یکدیگر به‌عنوان شرط لازم برای دستیابی به استقلال، ایجاد روابط متنوع‌تر بین‌المللی و رهایی از سلطه ایالات متحده بر منابع و ثروت‌های بیکران خود، مواجه گردیده است (خسروی و سندگل، ۱۳۹۰: ۱۰۰). در نتیجه احساسات ضدآمریکایی هم‌اکنون

۱. بر اساس این تئوری، آمریکای جنوبی و منطقه کارائیب برای ایالات متحده آمریکا حوزه ای با اولویت بسیار بالا و امنیتی محسوب می‌گردد که سرنوشت آن با سرنوشت آمریکا گره خورده است و آمریکا باید برای رشد و توسعه خود در آنجا حضور سرنوشت ساز و مقتدرانه ای داشته باشد.

بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین را فراگرفته است. مردم این منطقه چه ثروتمند و چه فقیر در برابر سیاست‌های یک‌جانبه گرایانه دولت‌های ایالات متحده به شدت موضع‌گیری می‌کنند هرچند این واکنش‌ها در دوران رئیس‌جمهورهای مختلف آمریکا با شدت و ضعف‌هایی روبرو بوده است. نظرسنجی‌های سراسری که در سال ۲۰۰۵ در این منطقه انجام شده نشان می‌دهد که ۸۶ درصد از مردم آمریکای لاتین، سیاست‌های جهانی آمریکا را قبول ندارند (همان).

۶. تأثیر سیاست‌های دولت ترامپ در کاهش قدرت نرم آمریکا

اگرچه روند افول قدرت آمریکا سابقه طولانی‌تری از زمان به قدرت رسیدن ترامپ دارد اما می‌توان شدت این واقعه را از زمان ریاست‌جمهوری ترامپ به‌طور ملموس‌تری درک کرد. سیاست‌های ترامپ را نمی‌توان صرفاً تصمیماتی مربوط به یک دوره خاص دانست بلکه اقتضای سیاست لیبرال و سکولار چرخیدن بر همین مدار است و ترامپ با تکیه بر توهم قدرت، خود را مستغنی از ظاهرسازی‌های متعارف دیپلماتیک می‌دید. بنیان فکری رفتار ترامپ، تحقق ایده «نخست آمریکا» بود. بر اساس این تفکر؛ منافع آمریکا از همه چیز فراتر است چه از نظم کنونی بین‌المللی و چه ارزش‌های لیبرال دموکراتیک و نهایتاً مشروعیت نقش آمریکا به‌عنوان رهبر جهان (کلمنتی، ۲۰۱۷: ۴۰۲). پیامدهای شعار «نخست آمریکا» در دوران ترامپ هم در حوزه اقتصاد و هم در حوزه نظامی منجر به کاهش توان اثرگذاری آمریکا بر دیگر کشورها شده است. به تعبیر پترسون در زمینه اقتصادی، شعار نخست آمریکا، تعهد ایالات متحده به اتحادهای سستی خود را مورد تردید قرار داد و باعث تنش‌های شدید و کاهش اعتماد بین آن‌ها شد (پترسون، ۲۰۱۸: ۳۶). ترامپ چندجانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل را قربانی ارزش‌های آمریکایی و اتحادها و سازمان‌های بین‌المللی را ذیل منافع ایالات متحده تعریف کرد و حقوق بین‌الملل و ارزش‌های حقوق بشری را در خدمت منافع آمریکا می‌دانست و بر این باور بود که معاهدات و ائتلاف‌های آمریکا با سایر بازیگران بین‌المللی باید از نو بازسازی شوند. ترامپ بر این گمان بود که عضویت ایالات متحده در سازمان‌های مختلف، قدرت عمل آمریکا را دچار محدودیت کرده است و در واقع حضور این کشور در پیمان‌های بین‌المللی به نفع هم‌پیمانان این دولت بوده تا خود ایالات متحده (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۲). خروج از پیمان آب و هوایی پاریس، خروج از ترانس پاسفیک، بازبینی در قرارداد نفتا، بازبینی در همکاری با ناتو و همچنین معاهدات با کشورهای عربی و تعهدات امنیتی هند و اقیانوس آرام بخشی از اقدامات ترامپ در راستای تحقق ایده «نخست آمریکا» بود. در واقع

عملکرد ترامپ را می‌توان تجلی تناقضی بنیادین در سیاست خارجی آمریکا دانست. از یک سو حضور در پیمان‌های مختلف جهانی، به آمریکا وجهه یک رهبر بین‌المللی را اهدا می‌کرد در عین حال در اختیار داشتن چنین مقامی مستلزم چشم‌پوشتن بر برخی منافع و رها کردن آزادی عمل در عرصه بین‌المللی بوده و هست و ترامپ منافع داخلی و گرایش به آزادی عمل را بر داشتن چهره یک رهبر جهانی ترجیح می‌داد. منطق سیاست خارجی ترامپ ترکیبی از انزوآگرایی، یک‌جانبه‌گرایی و برتری‌جویی بود و مصداق بارز چنین رویکردی خروج ایالات متحده از برجام بود که اعتبار تعهدات دولت ایالات متحده را در افکار عمومی جهانی تیره‌تر ساخت (رحمانی و همکاران، ۱۴۰۱: ۹۸) نکته مهم آن است که حتی در صورت اصلاح صددرصدی عملکرد ترامپ توسط رؤسای پس از او، وجود چنین تناقض در ساختار سیاست خارجی آمریکا چیزی نیست که از نظرها پنهان بماند و هر سیاستمدار هوشمندی این احتمال را در نظر خواهد داشت که سیاست‌های ترامپ هر زمان امکان بازگشت خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

چرخ سیاست و قدرت در جهان همیشه بر یک مدار نچرخیده است و بحران‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از سیاست هستند. ادعای سیاستمداران البته حل بحران‌هاست و تا زمانی که در این امر توفیق رقیشان باشد می‌توان به ثباتی نسبی امید داشت. اما تداوم بحران‌ها یا ظهور بحران‌های جدید، تئوری‌های جدید سیاسی را در پی می‌آورد و تئوری‌های جدید زمینه را برای تحقق شرایط جدید فراهم می‌سازند. در همین راستا دهه‌ها از ادعای سردمداران و برخی تئوری پردازان در ایالات متحده مبنی بر پیش‌قراولی آمریکا برای ایجاد نظم جهانی می‌گذرد. دستاورد جهان در این دهه‌ها جز گسترش بی‌نظمی‌ها و بحران‌ها چیز دیگری نبوده است. از یک طرف، جهان شاهد احیای برخی از بدترین جنبه‌های ژئوپلیتیک سستی است: رقابت قدرت‌های بزرگ، جاه‌طلبی‌های امپراتور مآبانه و دعوا بر سر منابع از یک سو و شکست آمریکا در افغانستان و ناکامی‌هایش در عراق و سوریه از سوی دیگر و در کنار آن‌ها حمله روسیه به اوکراین و ناتوانی غرب از چاره‌سازی آن، رشد چشم‌گیر چین در دهه اخیر و ادعاهای سرزمینی آن نسبت به تایوان و حساسیت‌های آمریکا و غرب در این زمینه و در چشم‌اندازی وسیع‌تر تغییرات اقلیمی و همه‌گیری‌های فلج‌کننده بحران انرژی و بحران‌های اقتصادی و بهداشتی و افزایش خطر اشاعه هسته‌ای در جهان؛ تنها بخشی از بحران‌هایی هستند که گریبان گیر جهان معاصرند. آنچه این تصویر را پیچیده‌تر می‌کند، این واقعیت است که تصورات آرمانی از دموکراسی آمریکایی و

انسجام سیاسی آن تا حدی دچار تزلزل شده است که از اواسط قرن نوزدهم دیده نشده است و شکاف ایجاد شده در داخل ایالات متحده و بین این کشور و متحدانش خصوصاً پس از روی کار آمدن ترامپ و سیاست‌های به شدت آمریکامحورانه‌اش، تمایل و توانایی کمتری در این کشور برای رهبری در صحنه بین‌المللی باقی گذارده است. مجموع این عوامل، تصویر یک وجود یک جامعه ایده‌آل در آمریکا را که رسانه‌های ایالات متحده طی دهه‌ها برای بخش قابل توجهی از مردم جهان ساخته بودند، تحت تأثیر قرار داده و باعث ایجاد ترک‌های قابل مشاهده در قدرت نرم آمریکا شده است.

منابع

- افشاریان، رحیم و جوادی ارجمند، محمدجعفر (۱۳۹۷). لابی اعراب و گسترش اسلام هراسی در سیاست خارجی امریکا، روابط خارجی، ۱۰(۱)، ۷-۴۴.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۸). روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، چاپ سوم، تهران، انتشارات فرزاد.
- خسروی، ملک‌تاج و سنگدل، احمد (۱۳۹۰). تأثیر چپ‌گرایی نوین در آمریکای لاتین بر مناسبت‌های سیاسی امنیتی این کشورها با ایالات متحده آمریکا، روابط بین‌الملل، ۴(۱۵)، ۹۱-۱۱۷.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۷). افول قدرت نرم آمریکا دلایل و پیامدها، مطالعات قدرت نرم، ۸(۱۹)، ۶۸-۳۵.
- رحمانی، سید علی اصغر و همکاران (۱۴۰۱). مقایسه راهبردهای آمریکا در دوران اوباما و ترامپ جهت تغییر رفتار یا تغییر نظام جمهوری اسلامی ایران، مطالعات قدرت نرم، ۱۲(۲۷)، ۸۳-۱۰۶.
- ریگو، فرانسوا (۱۳۷۱). تأملی بر نظم نوین جهانی، ترجمه ابراهیم بیک زاده، تحقیقات حقوقی، ۱۱ و ۱۲، ۳۱۳-۳۴۲.
- رئیزی، مریم، نصراللهی کاسمانی، اکبر و خیامی، عبدالکریم (۱۴۰۱). جایگاه بازدارندگی رسانه‌ای در صداوسیما و مؤلفه‌های قدرت نرم، مطالعات قدرت نرم، ۱۲(۴)، ۷۳-۵۵.
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۶). استراتژی امریکا نسبت به ایران چیست؟ www.irdiplomacy.ir/fa/news/1972178
- صدرپور، سید امیرحسین، جمیدی، محمدحسین و اسلامی، محسن (۱۳۹۵). بررسی سازوکار نوین دیپلماسی عمومی بر مبنای نظریه قدرت نرم جوزف نای، مطالعات قدرت نرم، ۶(۱۴)، ۱۶۶-۱۸۳.
- صفی‌پور، حبیب‌الله؛ کریمی‌فرد، حسن؛ عامری گلستان، حامد و عبدالخانی، لنا (۱۴۰۰). سازمان سیا، بحران‌های خاور میانه بعد از ۱۱ سپتامبر و کاهش قدرت نرم آمریکا، مطالعات قدرت نرم، ۱۱(۴)، ۱۸۸-۱۶۱.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۹۸). افول یا اضمحلال امپراتوری آمریکا و تحول در هندسه قدرت جهانی، تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی تهران.
- کوهن، تامس (۱۳۹۴). ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- کیوان حسینی، سید اصغر، جمعه زاده، راحله (۱۳۹۰). آمریکا‌ستیزی در جهان اسلام؛ شالوده نظری و روند تحول، راهبرد دفاعی، ۹(۳۲)، ۱۷۳-۲۰۲.

- موسوی، سید محمدعلی و کدخدایی، الهام (۱۳۹۰). مدل‌سازی روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، روابط خارجی، ۳(۲)، ۷-۳۸.
- میراحمدی، منصور، مهربان، احمد (۱۳۷۸). ایدئولوژی سید قطب و اسلام رادیکال، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۴(۱)، ۱۷۵-۲۱۲.
- نای، جوزف (۱۳۸۷). قدرت نرم، سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- یزدان فام، محمود (۱۳۹۵). سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران، مطالعات راهبردی، ۱۹(۴)، ۱۶۴-۱۳۹.
- یعقوب‌نیا، حسن؛ متقی دستنایی، افشین و تکرستا، مریم (۱۴۰۲). قدرت نرم رسانه؛ ابزار سخت آمریکایی برای تغییرات ژئوپلیتیکی در خاورمیانه، مطالعات قدرت نرم، ۱۳(۱)، ۷۵-۹۷.
- Abdallah, Abdel Mahdi (2003) Causes of Anti-Americanism in the Arab World: A Socio-Political Perspective, Middle East Review of International Affairs, Vol. 7, No. 4, pp. 62-73.
- Ahmed, Omar (2019), The UAE lobby in America lacks, legitimacy, The Middle East Monitor, no 28.
- Berman, Russell (2007) Anti-Americanism in Europe: A cultural problem, Hoover Press.
- Bloom, H., (2009). The American Dream, InfoBase Publishing.
- Clementi, Marco. et al. (2017). Making America grate again, The Italianization of American politics and the future of transatlantic relations in the era of Donald J. Trump, Political Science Quarterly, 132(3), pp. 495-525.
- Dahl, Robert A. (1957) The concept of power, Behavioral science, vol.2.
- Friedman, Hershey H.; Hertz, Sarah (June 2015) Is the United States Still the Best Country in the World? Think Again, Electronic Journal.
- Goldstein, Joshua and Pevehouse, Jon (2008), International Relations, 8th edition, New York: Longman.
- Hass, Richard (2022). The Dangerous Decade: A Foreign Policy for a World in Crisis, Foreign Affairs, 101, 25, pp.25-40
- <http://www.oecdbetterlifeindex.org/topics/life-satisfaction/>
- <https://www.transparency.org/en/cpi/2021>
- Immanuel Wallerstein (2003) The Decline of American Power: The U.S. in a Chaotic World, the New Press, New York.

- Ikenberry, G. John (2011) *The Future of the Liberal World Order: Internationalism After America*, Foreign Affairs, Vol. 90, No. 3, pp. 56-68
- irkpatrick, David and Mazzetti, Mark (2018), *How 2 Gulf Monarchies Sought to Influence the White House*, www.nytimes.com
- Kurlantzick, Joshua (2005) *The decline of American soft power*, Current History, 104(686), pp. 419-424.
- Newton, Creede (2017), *Saudi lobby pays \$138,000 for anti-Qatar ads in the US*, www.aljazeera.com
- Nye, Joseph S. (2016) *Bound to Lead: The Changing Nature of American Power*, Basic Books.
- Peterson, J. (2018) *Present at the destruction? The liberal order in the Trump era*, The International Spectator, 53(1), pp. 28-44.
- Petras, James (2008) *Zionism, Militarism and the Decline of US Power*, Atlanta, Clarity press.
- Quah, Danny, (2011) *The Global Economy's Shifting Centre of Gravity*, Global Policy, vol.2, pp. 3-9.
- Quinn, Adam & Nicholas, Kitchen (2018) *Understanding American Power: Conceptual Clarity, Strategic Priorities, and the Decline Debate*, Global Policy, v.10, pp. 5-18.
- Shen, Shiran (2011). "US Smart Power Falts in Information Age: the Future of Power by Joseph S. Nye, Book Reviewed", www.Foreign Policy in Focus.Com
- Tough, Paul (2014) *Who Gets to Graduate?*, www.nytimes.com/2014/05/18/magazine/who-gets-to-graduate.html
- Wallerstein, Immanuel (2003) *The Decline of American Power: The U.S. in a Chaotic World*, the New Press, New York.